

خوانش فمنیستی - اگزستانسیالیستی

مجموعهٔ *أنظر إلیک* مرام المصري

فرهاد رجبی*

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه گیلان

فاطمه پرچگانی

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی

(از ص ۹۷ تا ۱۱۴)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۱/۲۵

چکیده

شعر سال‌های اخیر زبان عربی به شدت تحت تأثیر جریان‌های مسلط بر حوزه‌های فکری و فرهنگی است؛ شاعران با توسعه بخشیدن به آگاهی‌های خود، با حفظ چارچوب‌های هنری، شعرشان را در مسیر اندیشه حرکت می‌دهند. آنها در تلاشند تا بدین‌وسیله بین هنر و آگاهی‌های انسانی، ارتباط برقرار نمایند. از جمله شاعران معاصر عربی، که نوگرایی توأم با اندیشه‌ورزی در شعرش نمود می‌یابد مرام المصري شاعری سوری است. او در اشعارش به ویژه در مجموعهٔ *أنظر إلیک* مقولهٔ هستی‌شناسی خویش را با تجربه‌های زیست، در هم آمیخته است و به‌عنوان یک زن می‌خواهد بین دغدغه‌های انسانی مرتبط با مسئلهٔ زنان و آگاهی‌های فلسفی با ساختار هنری شعرش رابطه برقرار نماید. بر همین اساس مطالعه و بررسی نشان می‌دهد که مجموعهٔ حاضر، قابلیت خوانش بر مبنای دیدگاه‌های فمنیستی - اگزستانسیالیستی سیمون دوبووار را دارد؛ چرا که شاعر توانسته است با اتخاذ زبانی ساده و حفظ چارچوب‌های هنری در فضایی متفاوت، تجربه‌های شرقی - غربی خویش را دربارهٔ زن به تماشا گذارد. نتیجهٔ این نوشته نشان می‌دهد که مقوله‌هایی همچون دغدغه‌های حضور واقعی زن، بحران هویت، نقش‌آفرینی زنان و مسئلهٔ خود از مهم‌ترین مؤلفه‌های مشترک بین شعر المصري و نگرش دوبووار است و البته ممکن است شاعر به‌عنوان یک آفرینشگر خلاق، گاهی نگرش‌هایش با الگوهای قبلی سازگار نباشد که از جمله آنها باید به مقولهٔ توجه شاعر به خود در پرتو حضور اجتماعی و تکیه بر عناصر هویت - بخش هستی اشاره کرد.

واژه‌های کلیدی: فمنیسم، مرام المصري، دوبووار، زن، شعر.

۱. مقدمه

شعر عربی در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم هنوز از معیارها و مؤلفه‌های شعر در نیمه دوم قرن بیستم چندان فاصله نگرفته است؛ گرایش‌های انسانی، اهمیت دادن به حقوق افراد، تأثیرپذیری از متغیرهای جهان غرب و ارتباط گسترده با دستاوردهای فلسفه، علوم اجتماعی و دیگر علوم در کنار دیگر مقوله‌ها، شعر این سال‌ها را نیز تا حدودی به‌عنوان تداوم جریان‌های شعری دهه‌های پایانی قرن بیستم قرار داده است اما سادگی زبان، اجتناب از چندلایگی پنهانی و افراط در به‌کارگیری زبان رمزآلود و مضامین شعارگونه و انقلابی به شعر این سال‌ها ویژگی تازه‌ای بخشیده است تا آن جا که به نظر می‌رسد تداوم این شیوه در سال‌ها و دهه‌های آتی، هویتی نو را برای شعر عربی رقم بزند.

در دوره جدید، ما با شاعرانی مواجه هستیم که «برخی با مسافرت به سرزمین‌های غیر عربی و برخی دیگر با خواندن و تأمل درباره مشکلات قرن بیستم در سطح جهانی، دارای تجربه‌هایی نو هستند» (کمال زکی، ۱۹۹۷: ۲۷۹). از جمله این شاعران که شعرش را می‌توان شعری متفاوت، حتی نسبت به شعر نیمه دوم قرن بیستم عرب، به شمار آورد مرام المصری شاعره سوری تبار مقیم فرانسه است که در دفاتر شعری‌اش و به ویژه در دفتر *آنظر إلیک* تصویری جدید از شعر امروز حوزه زبان عربی را فراروی خواننده قرار می‌دهد؛ شعری کوتاه، ساده و در عین حال برگرفته از واقعیت‌های ملموس زندگی؛ بی هیچ تلاشی برای پنهان نمودن لایه‌های فرم و معنا. او نماینده زن روشنفکر عرب است که بیش از نیمی از عمرش را در جهان غرب سپری کرده است. بن‌مایه‌های شرقی و آموزه‌های غربی در شعر و نگاهش، پدیدآورنده شیوه‌ای نو در نگرش به جریان‌های زندگی است که به نظر می‌رسد به طور خاص در این مجموعه، نگرش به زن را با وجه فمینیسم اگزستانسیالیستی سرلوحه کارش قرار می‌دهد.

آنظر إلیک مجموعه‌ای است مشتمل بر اشعاری کوتاه که بالغ بر ۱۲۰ صفحه حجم دارد و به باور نگارندگان، قابلیت بررسی بر مبنای نگاه فمینیستی اگزستانسیالیستی سیمون دوبووار را دارا می‌باشد. به همین علت در نوشته حاضر بعد از درنگی در شعر و زندگی شاعر و نگاهی کوتاه به مقوله اگزستانسیالیسم و شعر و نقش دوبووار در شکل‌گیری جریان فمینیسم اگزستانسیالیستی، برآنیم تا به این پرسش اساسی پاسخ

دهیم که آیا شعر مرام المصری قابلیت خوانش بر اساس دیدگاه سیمون دوبووار را دارد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، این خوانش در چه محورهایی صورت می‌پذیرد؟ روش تحقیق مقاله، توصیفی - تحلیلی و بر مبنای رویکرد مذکور در عنوان می‌باشد. نویسندگان با این پیش‌فرض که تجربه‌های زیستی و اجتماعی خالق اثر بر آثار هنری‌اش تأثیرگذار است کار را به پیش برده‌اند.

به‌عنوان پیشینه تحقیق نیز آن‌چه در حوزه زبان عربی قابل توجه است، چند نوشته است که به‌صورت گزارش یا نوشته ژورنالیستی در برخی از سایت‌های عربی قابل مشاهده است. از جمله آن‌ها عبارتند از «*قراءة في ديوان العودة للشاعرة مرام المصري*» که در سایت www.discover.syria.com/NEWS/1936 قابل رؤیت است. نویسندگان در این نوشته بیشتر به بحث درباره مجموعه *العودة* از شاعر پرداخته است. «*مرام المصري* تکتب *عریها و جحیمها*» عنوان مقاله‌ای است از خلیل صویلح که در سال ۲۰۰۸ در شماره ۵۳۶ *جریده الأخبار* به چاپ رسیده است. مدحت علام نیز در سال ۲۰۰۹ در مقاله‌ای تحت عنوان «*مرام المصري وفاطمة ناعوت، تحلقان في مساحة أنثوية شاسعة*» که در شماره ۱۱۰۸۳ *صحيفة الرأي* منتشر کرده درباره فضای زنانه شعر مرام المصری و فاطمه ناعوت شاعره مصری مطالبی را به رشته تحریر درآورده است. افزون بر این‌ها «*وثائقي فرنسي عن الشاعرة السورية مرام المصري*» نیز عنوان یادداشتی دو صفحه‌ای است به قلم قیس قاسم که در سال ۲۰۱۴ در شماره ۳۸۰۳ *صحيفة المدى* نشر یافته است. وجه مشترک همه یادداشت‌های فوق، پرداختن به تجربه‌های مرام المصری به‌صورت کلی است که بیش از آنکه رنگ پژوهشی داشته باشند بیشتر جنبه ژورنالیستی دارند و البته با توجه به محدودیت کارهای انجام شده درباره شاعر مورد نظر، غنیمتی است که این قلم نیز در برخی موارد از آنها سود برده است.

در حوزه زبان فارسی باید از کتاب ترجمه‌ای نام برد که با عنوان *چون گناهی آویخته* در تو به قلم محمد مرکبیان در سال ۱۳۹۳ به همت نشر چشمه به چاپ رسیده است. این کتاب، گزیده و برگرفته از اشعار مرام المصری و شامل ۸۶ شعر کوتاه از دو مجموعه *کرزة حمراء علی بلاط أبيض و أنظر إليك* است و مترجم در آغاز، مصاحبه‌ای کوتاه از شاعر را نیز درج می‌کند. مرام در این مصاحبه از این که در حوزه زبان فارسی توانسته مخاطب داشته باشد ابراز خرسندی می‌کند (مرکبیان، ۱۳۹۳: ۳).

۲. فمینیسم، آگزستانسیالیسم و شعر

«فمینیسم طیف وسیعی از جنبش‌های سیاسی، ایدئولوژی‌ها و جنبش‌های اجتماعی است که اهدافی مشترک همچون تعریف، ایجاد و دستیابی به حقوق سیاسی، اقتصادی، شخصی و اجتماعی را برای زنان دنبال می‌کند» (3: beasley, 1999). مقوله فمینیسم و نقد فمینیستی به ویژه در قرن بیستم و همزمان با رشد و گسترش آگاهی‌های اجتماعی از چالش‌های اصلی جریان‌های هنری - ادبی است. این رویکرد که به طور مشخص «در پایان دهه ششم قرن بیستم به‌عنوان نقطه مقابل رویکردهای تاریخی علیه زنان شکل گرفت» (راغب، ۲۰۰۳: ۶۵۰) و از جامعه صنعتی و تغییریافته غربی آغاز شده بود، طولی نکشید در مشرق زمین نیز از طرف فعالان اجتماعی و طیف روشنفکر برگزیده شد و به‌عنوان یک تم معنایی در شعر و دیگر انواع هنری سربرآورد. فمینیسم گرچه محصول اندیشه‌های نوین است، اما واقعیت این است که در شکل کلی‌تر ریشه در مباحث جنسیت دارد. «جنسیت امری فرهنگی و جهان شمول است: همه جوامع به نحوی میان دو جنس، تمایز قائل می‌شوند، البته مسلماً هر جامعه‌ای به شکلی متفاوت این تمایزها را نشان می‌دهد» (کلیگز، ۱۳۹۴: ۱۳۷). برخی همچون «بنوات گرو» (از پیش‌تازان نهضت زنان) همواره برآنند تا تصویری تاریخی از وضعیت نامطلوب زنان در طول تاریخ جامعه مردسالار ارائه دهند. گرو از آثار گوناگون اندیشمندان در طول تاریخ از عهد باستان گرفته تا قرن بیستم گفته‌ها، عبارت ظالمانه و ناروای زن ستیزانه آنان را جمع‌آوری کرده و سرانجام به‌صورت کتابی مدرن فرا روی جهانیان نهاده تا همگان را از این همه زن‌ستیزی مردان، آگاه کند (گرو، ۱۳۷۹: ۸). بدین ترتیب به تدریج شاهد شکل‌گیری نقدی موسوم به نقد فمینیستی هستیم که حکایتگر تلاش در حوزه تحلیل و نقد آثاری است که با رویکرد جریان فمینیسم، شکل گرفته یا قابل ارزیابی است و «در تعریف عام آن، شیوه‌هایی را بررسی می‌کند که ادبیات (و سایر تولیدات فرهنگی) از طریق آن‌ها موجب تشدید یا تخفیف ستم اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و روانی بر زنان شده است» (تایسن، ۱۳۸۷: ۱۴۷).

مکتب آگزستانسیالیسم، از جمله مکتبی است که به ویژه در دوره جدید مورد توجه ادباء قرار گرفته است. این مکتب «نهضتی برای اعتراض به نظام‌ها و قانون‌های آرمان‌گرایانه‌ای است که قصد دارند بر انسان سیطره یابند. این نهضت از یک مفهوم صرف فلسفی تجاوز کرده توانست به خوبی جای خود را در هنر و ادبیات باز کند» (افضلی، ۱۳۹۴: ۲۳).

«متفکران اگزیستانسیالیست معتقدند که تحت شرایطی، اختیار به انسان، توانایی آشکار ساختن ویژگی‌های ذاتی جهان و موجودات واقع در آن را اعطا می‌کند. فعل هنری از آن‌جا که یکی از نمونه‌های برجسته فعالیت اختیاری انسان است، در زمره روش‌های ممتاز آشکار ساختن چند و چون جهان است» (درانتی، ۱۳۹۳: ۱۲).

اگزیستانسیالیست‌ها، با تأکیدشان بر کنش در وضعیت‌ها رابطه چندانی با شعر ندارند. به همین علت «شاهکارهای شناخته‌شده نویسندگان وجودگرا به طور عمده در قالب رمان بوده است» (افضلی، ۱۳۹۴: ۲۶). تنها کامو به پیروی از سرمشقی که نیچه به دست داده بود تعدادی شعر نوشت. «شعر مدرن نزد سارتر، در تحلیل نهایی، استفاده‌ای گمراهانه از زبان است. این شعر، زبان را به مثابه غایتی فی‌نفسه، یعنی به مثابه شیء به کار می‌برد. به همان شیوه‌ای که نقاش از رنگ استفاده می‌کند... شعر در حاشیه نظام اگزیستانسیالیستی هنرها، به‌عنوان ژانر ادبی‌ای که مانند نمایش و داستان به طور برجسته‌ای فلسفی و سیاسی نیست باقی می‌ماند» (همان: ۷۲).

به طور خلاصه می‌توان گفت به باور اگزیستانسیالیست‌ها، شاعران، استفاده گمراهانه‌ای از زبان می‌کنند و این امر با رسالت اگزیستانسیالیسم در تضاد است. «برجستگی سارتر در این است که مجموعه عقایدی را که از هگل و هوسرل و هایدگر ریشه می‌گرفت به فلسفه همه‌پسند بدل کرد. در میان این عقاید توصیف هگل که روان را «روحی از خود بیگانه» معرفی می‌کرد برای سارتر از همه مهم‌تر بود. در فلسفه هگل خودآگاهی بر قلمروی تقسیم شده حکمروایی می‌کند. در یک سو خود تعالی‌جو (خود ناظر) و در سوی دیگر خودِ درون مانا (خود منظر) قرار دارد. سارتر برای تفکیک ناظر از منظر، هستی را به دو بخش تقسیم کرد: هستی در خود و هستی برای خود. «هستی در خود» وجود مادی و ثابتی است که میان انسان و حیوان و جماد و نبات مشترک است در حالی که «هستی برای خود» به وجود پویا و آگاهی اشاره دارد که فقط انسان‌ها در آن با هم اشتراک دارند» (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۱۵). سارتر به این دو صورت نخستین هستی، صورت سومی نیز افزود: هستی برای دیگران (همان: ۳۱۶). که به نظر می‌رسد مناسب‌ترین مقوله برای تحلیل فمینیستی باشد. بنابر نظریه سارتر، خمیر مایه اصلی گونه‌های مختلف روابط انسانی، دو تعارض است میان آگاهی‌های رقیب، یعنی میان خود و دیگران. یکی از این دو خمیر مایه اصلی، عشق است با ماهیتی آزارخواه و دیگری بی تفاوتی و تمنا و نفرت با ماهیتی آزارگر» (همان: ۳۱۹).

۳. مرام المصری و شعرش

مرام المصری در سال ۱۹۶۲ در لاذقیه سوریه دیده به جهان گشود. از دانشگاه دمشق و در رشته ادبیات انگلیسی فارغ‌التحصیل شد و در سال ۱۹۸۴ به فرانسه رفت و هم‌اینک در این کشور زندگی می‌کند. او دو ازدواج ناموفق داشته است و حاصل آن، سه فرزند است. مرام از پیشگامان قصیده‌النثر سوریه است؛ قالب شعری که «برای اولین بار در سال ۱۹۶۰ در زبان عربی مطرح گردید» (جیوسی، ۲۰۰۷: ۶۹۱). در آغاز دهه هشتاد مجموعه‌ای مشترک با برادرش منذر المصری و محمد سیده با عنوان *آنذر تک بحمامة بیضاء* از او به چاپ رسید. در سال ۱۹۹۷ دیوان دومش با نام *کرزة حمراء علی بلاط أبيض* را منتشر و در سال ۲۰۰۰ مجموعه *آنظر إلیک* را به چاپ رساند که این دیوان مورد توجه بسیار واقع شد و ضمن کسب جوایز متعدد به بیش از هفت زبان نیز ترجمه گردید. *العودة* چهارمین دیوان شاعر است که همزمان به اسپانیایی نیز منتشر شده است. این مجموعه، حاوی ۱۵ شعر بلند است (تلاوی، ۲۰۱۶: ۱).

شعر مرام المصری عموماً دربارهٔ دغدغه‌ها و مسائل مربوط به زنان است. او از این که شعرش، شعر الحب نامیده شود ابا دارد و می‌گوید همواره از زنی نوشته است که از خشونت در رنج است (تلاوی، ۲۰۱۶: ۱). شعرش را می‌توان نمایندهٔ شعر امروز عربی دانست. شاعر بیش از آن که مخاطبش را در هزارتوی معانی مبهم سرگردان کند می‌کوشد مضمونی صریح توأم با عناصر ملموس را در اختیار او گذارد. او می‌کوشد با تحمل مشقت‌ها معنایی نو را در اختیار مخاطبش قرار دهد. لذا می‌گوید: «نمی‌خواهم حج مکه نویسندگان را به جای آورم. (در پی دستیابی به کمالی که دیگران در پی‌اش هستند نیستم) راه رفتن در جاده‌های کوبیده شده و آسفالته را دوست ندارم بلکه راه‌های فرعی را بیشتر می‌پسندم. در آنجا می‌توانم عناصر و معیارهای شعرم را کشف کنم» (صویلج، ۲۰۰۸: ۳۲).

مرام در سن نوجوانی به شعر روی می‌آورد و شعر برای او به مثابهٔ انقلاب است (قاسم، ۲۰۱۴: ۱). این شورش، به گونه‌ای سراسر شعر و زندگی‌اش را فرا می‌گیرد. او با محور قرار دادن موضوع زن، کارش را به پیش می‌برد. اما در عین حال معتقد است که چه بسا عقیدهٔ مرد عربی، با بسیاری از معیارهای مورد نظرش دربارهٔ زن در تضاد باشد (علام، ۲۰۰۹: ۳۱).

آنظر إلیک از معروف‌ترین آثار شعری مرام است؛ کتابی که مورد توجه ادونیس بوده است و در یادداشتی کوتاه بر این کتاب، که در پشت جلد این مجموعه درج شده است،

می‌گوید: «دو چیز مرا به نوشته‌های مرام سوق می‌دهد؛ اول این که او چه در عالم واقع و چه در عالم خیال به جنسیت خود به شکل محسوسی فرمی زبانی می‌بخشد، دوم این که مرام همه این تجربه‌ها را در نوشتن ذکر می‌کند» (المصري، ۲۰۰: ۱۲۰).

۳-۱. دوبوووار و جریان فمینیسم اگزیستانسیالیسم

«یکی از پرنفوذترین آثار در موضع فلسفه فمینیسم نوین، کتاب جنس دوم سیمون دوبوووار (simon de Beauvoir) است که در سال ۱۹۴۹ انتشار یافته است. دوبوووار که از تحلیل‌های موجود از کهنتری زنان نسبت به مردان ناراضی بود درباره پاسخ‌های محدودی که ماتریالیسم تاریخی و روانکاوی به این پرسش که «زن چیست؟...» ارائه کرده‌اند کاوش کرد و مدعی شد که هر دو پاسخ، مصادره به مطلوب است... او تحلیل خود را از دیدگاه اگزیستانسیالیستی در مورد خودآگاهی که توسط سارتر بیان شده، اقتباس کرده است» (جیمز، ۱۳۸۲: ۹۳-۹۴). دوبوووار خود را در کشاکش تنازعی بین خود و دیگری، احساس می‌کند. این نزاع که البته سابقه‌ای دراز دارد، تقریباً در بین همه نحل‌های فمینیسم به چشم می‌خورد و به نظر می‌رسد اساس اندیشه‌ای که به فمینیسم هویتی مبارزه‌ای می‌بخشد همین تقسیم‌بندی است که از جانب جنس اول، پایه‌ریزی می‌شود.

«دوبوووار، با این ادعا که مرد از ابتدا خویشتن را «خود» و زن را «دیگری» نامیده است پای‌بندی خود را به مدعیات اخلاقی و هستی‌شناختی اگزیستانسیالیسم نشان داد. به نظر کافمن مکال، برنهاد سارتری «مرد در مقام خود و زن در مقام دیگری» که دوبوووار در جنس دوم مطرح کرد محصول اندیشه خود اوست. اگر دیگری تهدیدی برای خود است پس زن، تهدیدی است برای مرد و اگر مرد می‌خواهد آزاد بماند باید زن را به انقیاد خود در آورد» (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۲۳). در این میان ذکر دو نکته ضرورت دارد، اول این که نام گذاری کتاب به جنس دوم خود نوعی پذیرش مقوله خود و دیگری است و نکته دوم این که با توجه به تحلیل دوبوووار در سه بخش نخست کتاب به ترتیب «داده‌های زیست‌شناسی» و «نگرش روان‌کاوی» و «نگرش ماتریالیسم تاریخی» به نظر می‌رسد در دیدگاه او، همین عوامل باعث شکل‌گیری «دیگر بودگی» نسبت به زن باشد. اما او بعد از بررسی هر یک از موارد، در نهایت فقدان «قدرت» را به‌عنوان عامل اصلی «دیگری» بودن زن بر می‌شمرد. او ناامید از تفسیرهای زیست‌شناختی، روان‌شناختی و اقتصادی درباره ستم‌دگی زنان، به جستجوی توجیهی معرفت‌شناختی بر مبنای هستی‌شناسی زن

برآمد. او به زن نگریست و «خودی» را دید که مرد آن را «دیگری» معنا کرده است. به دنبال دلایل انتساب این معنا، دوبوووار با خود اندیشید که همین که خویشتن را «فاعل و هستی آزاد» بپنداریم تصور «دیگری» سر برمی‌کشد. از آن پس، رابطه با دیگری به نمایشی غم‌انگیز بدل می‌شود و وجود دیگری یک تهدید یا خطر است. مردان به دلایل گوناگون که اغلب به فراغت ایشان از تعهدات سنگین تولید مثل مربوط می‌شود وقت و نیروی آن را داشتند تا آب و باد و مه و خورشید و فلک را برای خلق ابزار تازه، اکتشافات و اختراع و ساختن آینده به کار گیرند. مردانی که خود را فاعلی توانا، مثلاً برای جان فشانی در نبرد، تصور می‌کردند زن را، مفعولی که فقط توانایی جان بخشیدن دارد پنداشتند. این تفاوت بهانه‌ای شد تا مردان قاطعانه زنان را به قلمرو دیگر بودگی، قلمرو درون مانایی، قلمرو بدن، تبعید کنند» (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۲۷).

۳-۲. نا امید از حضور واقعی

دوبوووار، همسری و مادری را نقش‌های زنانه‌ای می‌داند که راه زن را برای دستیابی به آزادی سد می‌کنند. او معتقد است زن نمی‌تواند با ایفای نقش به‌عنوان زن شاغل یا متخصص از دام زنانگی رهایی یابد و تأکید می‌کند امکانات زن شاغل نیز برای فرار از قفس زنانگی چندان بیشتر نیست؛ چون از او انتظار می‌رود همیشه و همه جا زن باشد و زنانه رفتار کند (دوبوووار، ۱۳۸۷: ۳۳۱).

در نگاه دوبوووار، زن می‌تواند با حضور در عرصه زیست، فاعلی توانمند باشد اما در این میان، «آن‌چه زنان را از آفرینش وجود خود باز می‌دارد جامعه‌ی مردسالاری است که به پایان راه خود نزدیک می‌شود. اگر زن بخواهد جنس دوم یا دیگری نباشد باید بر فشارهای موقعیت غلبه کند» (همان: ۳۳۵). و در ادامه به آزادی‌ای دست یابد که «انتزاعی نیست، بلکه آزادی واقعی در دگرگون کردن وضع موجود است» (افضلی، ۱۳۹۴: ۲۶).

پیچیدگی‌های روابط اجتماعی، سیطره‌ی نظام مردسالارانه، استفاده از نیروی کار ارزان و برخورد تجاری با آزادی و حقوق زن از جمله عواملی هستند که باعث می‌شوند در نهایت، زن به‌عنوان موجودی که صرفاً برای رفع نیازهای جسمی و عاطفی، حضور دارد، تلقی گردد و بدین ترتیب نتواند به‌عنوان یک نیروی فعال از حضور واقعی خود لذت ببرد. این نوع نگرش در شعر مرام المصری به صراحت مورد اعتراض است. او نتیجه‌ی تحقق چنین کارکردی را برای زن، جز فرونهادن حقوق و گذشتن از حضورش نمی‌داند و در زبان

نمادین می‌گوید: «ألم یکنوا/ مشردین/ فأویت/ جیاعاً/ فأطعمت خائفین/ فأسببت علی قلوبهم/ الطمأنینة/ و أنت تعلمین/ أنهم/ کالعواصف/ عابرون» (المصری، ۲۰۰۰: ۱۰۵).
(آیا آنها آواره و گرسنه نبودند که تو پناهشان دادی و بر قلبهایشان، آرامش نهادی در حالی که می‌دانستی آنان، همچون توفان گذرا هستند).

«یکی از مسائلی که فمنیست‌های امروز با آن مواجه هستند این است که حضور آن‌ها در فرهنگ (جامعه) ریشه‌ای نیست. آن‌ها هنوز مایوسانه بر این تفکرند که چیزی پرمحتوا برای فرهنگ دارند و می‌خواهند با این وسیله، مترسک‌هایی را آموزش دهند که هیچ چیزی از آن ارزش‌ها را درک نمی‌کنند» (پاسنو، ۱۳۸۴: ۴۰).

به نظر می‌رسد، رد شدن از کنار زن با بی‌تفاوتی و نادیده انگاشتن توانمندی‌های او از جانب مردها، تراژدی غم‌انگیزی است که شاعر به ناچار در جمله آخر شعر مذکور، به صراحت بیان می‌کند و البته غم‌انگیزتر از این اتفاق، تصور شی‌ءوارگی زن است؛ امری که مرام با «آلة الغسیل» خواندن زن، طنزی تلخ را با تجاهلی اعتراض‌گونه طرح می‌کند:
«... لم أکن أعلم/ أن آلة الغسیل/ تعب/ و تموت کذلک» (همان: ۷۶).

(... نمی‌دانستم که ماشین لباسشویی خسته می‌شود و می‌میرد).

مرام، شاعر واقعیت‌های زندگی است و این اعتراف تلخ، برگرفته از همین مؤلفه است؛ او خود می‌گوید: «وقتی شعرم به زندگی حقیقی متصل نمی‌گردد، احساس می‌کنم شکست خورده‌ام. در خیالی‌ترین تصورات شعری‌ام واقعیت را مرکز و مبنا قرار می‌دهم و این از آن روست که دوست ندارم شعرم جز واگویه‌گر دریافت ذاتی و محسوسم باشد» (صویلح، ۲۰۰۸: ۳۲).

۳-۳. هویت و بحران هویت

در عصر حاضر، مسئله هویت و بحران هویت در تلاش برای بازیابی حقوق و جایگاه اجتماعی، مورد توجه است، اما این مهم در بین شاعران و نویسندگان فمنیست تبدیل به یکی از ارکان اصلی اندیشه می‌گردد. برخی با نگاهی گسترده‌تر به آن نگریسته معتقدند: «در همه عصرها، اشخاصی بوده‌اند که تصور می‌کردند تنها یک تعلق عمده دارند که در همه موقعیت‌ها آن چنان بر سایر تعلقات چیره است که به حق می‌شد آن را هویت نامید» (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۱). اغلب گرایش به این است که شخص خود را در آن تعلق‌اش که بیشتر مورد تهاجم است باز بشناسد، گاهی که شخص احساس می‌کند قدرت دفاع از آن را ندارد، آن را پنهان می‌کند، آنگاه عقده آن در اعماق وجودش باقی

می‌ماند (همان: ۳۴). این تصریحات، در جنبش فمینیسم و به طور خاص در دیدگاه آگزستانسیالیستی آن بیشتر رخ می‌نماید. به نظر می‌رسد تأکید دوبووار بر مقوله خود و دیگری بی‌ارتباط با مسئله هویت نباشد.

مسئله هویت، قبل از هر چیز در زندگی مرام المصري مسئله‌ای تعیین‌کننده و چالشی است. او از سال ۱۹۸۴ تاکنون در فرانسه زندگی می‌کند و خود می‌گوید همواره بین فرانسوی و عربی بودنش در تنازع است. او نه آن‌گاه که در فرانسه است خود را فرانسوی می‌داند و نه آن‌گاه که در سوریه حضور می‌یابد خود را عرب برمی‌شمرد (قاسم، ۲۰۱۴: ۱). اما در شعر مرام، مقوله هویت عمدتاً متوجه پدیده‌هایی است که طبیعتاً در رفتار زنانه، تبلور می‌یابد. عشق، مردانگی، زنانگی و عواطف بین دو جنس از مهم‌ترین پدیده‌هایی است که در شعرش، برجسته می‌شود، اما در ارتباط با مقوله هویت، دچار بی‌هویتی است. لذا شاعر مجبور می‌شود در فضایی غیر از عالم واقع آن را شبیه‌سازی کند:

«قالت: لنتصنع الحُبَّ/ في شبه سریر/ یضمُّ/ شبه رجلٍ/ شبه امرأةٍ/ بعواطف/ شبه حقیقیةٍ/ فارشین حولنا/ وروداً/ شبه میسته/ لکی لا تموت» (المصري ۲۰۰۰: ۳۰).

(گفت: بیا تظاهر به عشق کنیم. در شبه تختی، شبه مردی، شبه زنی را با عواطفی شبه حقیقی در آغوش می‌گیرد. بیا تا گل‌هایی شبه مرده را در اطرافمان بگسترانیم تا نمیرند).

در این شعر، از آغاز همه چیز رنگ تصنعی به خود می‌گیرد. این حالت که به ظاهر، گریزی از آن نیست، بهانه‌ای است برای عدم فروپاشی و از بین رفتن. شاعر خود را در برزخی از هستی و نیستی می‌بیند، بر آن است تا بودن را به هر قیمتی حفظ کند و به نظر می‌رسد متوسل شدن به هویتی تصنعی، تنها راهکاری است که به او کمک می‌کند تا بیرون شدی از این بحران پیدا کند.

نگاهی به جایگاه اجتماعی زن و بحران‌های هویتی که در دنیای جدید گریبانگیر انسان، به معنای عام شده و البته زن را به‌عنوان جنس دوم بیشتر متأثر نموده است، در پدید آمدن چنین نگرشی بی‌تأثیر نیست و «مرام المصري» این بحران را بارها در شعرش تکرار می‌کند.

«امرأة/ تطوف كشحٍ/ في بیتها/ لا أحد يفهمُ/ ماذا تفعلُ بداخله/ تحتمي به/ من البرد و المطر.../ و تُدیرُ لَهُ ظهراً/ كزوجةٍ جاحدة...» (همان: ۶۷).

(زنی همچون شبح در خانه‌اش می‌چرخد. هیچ کس نمی‌داند در داخل آن خانه چه می‌کند. خود را در آن از سرما و باران حمایت می‌کند و سپس چون همسری ناسپاس به آن پشت می‌کند).

علاوه بر این، یکی از ویژگی‌های اصلی شعر مرام المصری، اذعان به هویتی است که همواره در تناقضی آشکار شکل می‌گیرد. شاعر، هنوز نتوانسته است «خود» واقعی خویش را بازشناسد او «خود» خویش را در دو راهی پذیرش و نفی یا عشق و تنفر جسته است:

«لنا وجوه/ نَمَرُّهَا نَحْفُظُهَا/ نُحَبِّئُهَا/ نَكْشِفُهَا/ نَأْلِفُهَا نُكْرِهَا/ نُحِبُّهَا/ وَ نَكْرِهَا/ لَنَا وَجوهٌ
نَعْرِفُهَا.../ نَقُولُ: نَعْرِفُهَا؟» (المصري، ۲۰۰۰: ۷).

(چهره‌هایی داریم که پاره شان می‌کنیم، حفظشان می‌کنیم، پنهان‌شان می‌کنیم، آشکارشان می‌کنیم، آنها را می‌سازیم، انکار می‌کنیم، دوستشان داریم از آنها متنفریم. چهره‌هایی داریم که می‌شناسیمشان... می‌گوییم: می‌شناسیمشان؟).

این هویت سرگردان، آنجا که مورد پذیرش واقع می‌شود، در بازشناسی حس مورد نظر توانمند است:

«أَسْتَطِيعُ أَنْ أَعْرِفَهَا/ مِنْ كُلِّ الرِّغْبَاتِ/ تَلِكِ/ الَّتِي يُوجِّعُهَا/ الْحُبُّ...» (همان: ۱۰).

(می‌توانم بشناسمش، آن رغبتی را که عشق، شعله ورش کرده...).

گاهی در شعر مرام، تصویری هنری از نگرش شیء‌وارگی زن در ارتباط با مرد، شکل می‌گیرد. در چنین فضایی او معتقد است حضور زن برای مرد، همچون حضور کالایی است که جهت رفع نیاز، مورد استفاده قرار می‌گیرد و بعد از برطرف شدن نیاز، مطرود است (همان: ۱۴).

۳-۴. هویت و بدن

«در اواخر دهه ۱۹۶۰ با ظهور پدیده فمینیسم، بیان بدنی، هنر بدن (Body-art)، نقد ورزش، ظاهر شدن اشکال جدید درمان که آشکارا از تأکید بر بدن دفاع می‌کنند، با یک بحران مشروعیت در روابط فیزیکی انسان‌ها با یکدیگر و جهان پیرامونی‌اش روبه‌رو هستیم. نوع تازه‌ای از تخیل بدن، در قالبی تجمل‌آمیز وارد جامعه می‌شود و هیچ بخشی از پهنه فعالیت اجتماعی نیست که از این اوجگیری انتقادی بر شرایط کنشگران در امان بماند» (بروتون، ۱۳۹۲: ۱۶). چنین رویه‌ای در دیدگاه فمینیستی به‌عنوان یک ابزار یا راهکار مورد توجه است. به نظر می‌رسد، زن با توجه به ظرفیت‌های محدود موجود، از بیان بدنی، برای حل برخی از مسائل اجتماعی به‌عنوان عاملی هویت‌بخش سود می‌برد.

نظریه پردازان، بحث درباره مفهوم بیانی بدن را به‌عنوان یک گرایش انتقادی در نظر می‌گیرند و بر این باورند که «این گرایش انتقادی بی آنکه اندیشه عمیقی در آن نهفته

باشد کالبد را به متحدی برای خود بدل می‌کند، به ابزاری برای مبارزه‌اش با ارزش‌هایی که آن‌ها را سرکوبگرانه اعلام می‌کند، ارزش‌هایی که پشت سر گذاشته معرفی می‌شوند و این ادعا مطرح می‌شود که با تغییر آن‌ها رشد فرد ساده‌تر خواهد بود» (بروتون، ۱۳۹۲: ۱۶-۱۷).

فمینیست‌ها، چنان‌که آمد، از زبان بدن، به‌عنوان یک ابزار جهت ابراز هویت جنس زن یاد می‌کنند. آن‌ها معتقدند «بدن زن یکی از عناصر اصلی موقعیت او در جهان است اما برای تعیین هویت او کفایت نمی‌کند» (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۲۲). در شعر مرام، به‌عنوان یک شعر فمینیستی از طرفی و توجه به جنبه‌های اگزستانسیالیستی این گرایش از طرفی دیگر، زن ناگزیر است برای اثبات هویت خود، خویشتن را به جنس مخالف بنماید و این نمایش، البته نشان از منفعل بودن زن دارد، چنان‌که در جنس دوم دوبوواری نیز زن در حاشیه و بعد از جنس غالب (جنس اول) قرار می‌گیرد:

«أعرف أنه/ لم يكن عليّ أن أدعه/ يكشف عن نهدي/ كنت أريد/ فقط/ أن أريه/ أنتي امرأة...»
(المصري، ۲۰۰۰: ۲۶).

(می‌دانم که نباید اجازه می‌دادم سینه‌ام را بنمایاند. فقط می‌خواستم نشان دهم که زن هستم...).

در این شعر، شاعر بر آن است تا از زبان بدن، برای اثبات بودن و هویت خود بهره گیرد و البته باید توجه داشت که چنین نگرشی که عموماً بر مبنای نگرش زیست-شناختی حاصل می‌شود می‌تواند از اعتبار لازم برخوردار نباشد؛ چرا که طبق نظریه دوبوواری «جامعه، حقایقی را که زیست‌شناسی به دست می‌دهد به گونه‌ای تعبیر و تفسیر می‌کند که با اهداف آن جور در بیاید» (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۲۴).

جسم زن، نماینده «هستی در خود» است و این امر، زن را در فرو دست، ماندگار خواهد کرد. لذا چنان‌که نظریه‌پردازان می‌گویند «معنای زن از بدن او فراتر می‌رود. او را نباید فقط به هستی در خود فروکاست چون او «هستی برای خود» نیز هست و (مهم‌تر از آن این‌که) تحقق هر موجود زنده واقعی فقط از راه فعالیت‌های فرد آگاه و در آغوش جامعه ممکن می‌شود» (همان: ۳۲۵).

به نظر می‌رسد عبارت «لم يكن عليّ...» در شعر مرام، ناظر به همین نکته باشد اما آنچه به شعر مرام، ابعاد وسیع‌تری می‌بخشد، تداعی این فضا برای مرد نیز هست چنان‌که در قسمت پایانی شعر، می‌گوید:

«أعرف أئمة/لم يكن عليّ/ أن أتركه يتعمّر/ كان/ يريد/ أن يربني أئمة/ رجل/ فقط» (المصري، ۲۰۰۰: ۲۷).

(می‌دانم که نباید اجازه می‌دادم عربان شود. فقط می‌خواست نشان دهد که مرد است).

۳-۵. حضور اجتماعی و توجه به خود

«نقادان فمینیست علوم اجتماعی با با اتکاء بر شواهد علمی معتقدند که حتی دقیق‌ترین و جدی‌ترین تحقیق‌ها در علوم اجتماعی غالباً مرد محور یا جنس‌گرا بوده و یا هر دو ویژگی را با هم داشته است، یعنی هر تحقیقی به موضوع خود با دید مرد محورانه نگریسته و در موارد زیادی صریحاً تفوق مرد بر زن را پیش‌فرض گرفته است» (وایلی، ۱۳۸۲: ۲۴۴-۲۴۵). به همین علت، به نظر می‌رسد این حق را برای زن قائلند تا خارج از یافته‌ها و نوشته‌های محققان علوم اجتماعی، از طرق گوناگون حضور اجتماعی خود را به اثبات رسانند. دوبرووار برای این حضور، عوامل متعددی را ذکر می‌کند که یکی از جنبه‌ها یا شیوه تحقیق این هدف، التفات به خودآرایی است. او می‌نویسد: «آرایش، خصوصیتی دوگانه دارد، آرایش اختصاص بدان یافته که شایستگی اجتماعی زن را آشکار گرداند اما در عین حال به نارسایم زن جنبه غیر انتزاعی هم می‌بخشد؛ آرایش هم لباس است و هم زیور؛ زنی که هیچ کاری انجام نمی‌دهد رنج می‌برد، با آرایش گمان می‌کند که هستی خود را بیان می‌دارد» (دوبرووار، ۱۳۶۰: ۲۳۶).

نکته قابل توجه در اندیشه دوبرووار، ارتباط بین آرایش، به‌عنوان یک راهکار، اعلام حضور اجتماعی و مسئله وجود «من» است که به قضایای اگزیستانسیالیسم مرتبط می‌گردد. مقوله اجتماعی شدن و گرایش به خودآرایی، البته از دیدگاه دوبرووار کاملاً حل شده نیست، بلکه او تأکید می‌کند که سیطره نگاه غالب به زن از طرف جامعه، چه بسا در این رهگذر نیز کمین کرده و زن را به ابزاری جهت دستیابی به تمایلات خود تغییر دهد. چنان که می‌گوید: «جامعه از زن می‌خواهد که خود را به یک شیء اروتیک بدل نماید» (همان: ۲۳۷).

«جهان شمولی فرودستی زن، واقعیتی است که در هر نوع نظم اقتصادی و اجتماعی و در همه جوامع با هر مقدار پیچیدگی وجود دارد. این امر نشان می‌دهد که ما با چیزی بسیار عمیق و بسیار جان سخت روبه‌رو هستیم، چیزی که ما صرفاً با جابه‌جا کردن چند وظیفه و چند نقش در نظام اجتماعی، یا حتی نظم دوباره دادن به کل ساختار اقتصادی نمی‌توانیم آن را ریشه کن کنیم» (اورتنز، ۱۳۸۵: ۳۸)؛ لذا ناگزیریم، انرژی و توان زن را در

اموری به کار گیریم که بازدهی آن ملموس تر و به واقعیت‌ها نزدیک‌تر باشد و از این روست که در وجه تقابلی «زیبایی» و «نقص» اصالت عقلانی با بر طرف نمودن نقص است.

مرام در شعری کوتاه، با ترسیم تصویری، صرف زیبایی و اهتمام به آرایش را برای تحقق اهداف زندگی کافی نمی‌داند. او با هنرمندی بسیار در عین اختصار، اعتراضی معنادار را به گوش مخاطب شعرش می‌رساند:

«ماذا یفعلُ جواذُ/ بعُنقِ جمیلٍ/ مکسور؟» (المصری، ۲۰۰۰: ۶۲).

(اسب با گردنی زیبا و شکسته چه می‌کند؟).

تقابلی که در شعر، صورت می‌گیرد بین دو واژه «جمیل» و «مکسور» است که به‌عنوان وصف برای «عنق» به کار گرفته شده‌اند. زیبایی در اینجا عَرْضی است که در اثر شکستگی، کارکرد خود را از دست می‌دهد و در تحقق اهداف «من» ناکام می‌ماند.

به نظر می‌رسد دیدگاه شاعر در این حوزه، واقعی‌تر و تا حد بسیاری اجتماعی‌تر از نگرش دوبووار طرح می‌گردد و با توجه به پیچیدگی‌های روابط انسانی در دوره اخیر، کارآمدی عناصر هویت‌بخش و تعیین‌کننده بیش از متوسل شدن به راه‌های فرعی و عرضی برای اثبات نقش «خود» ضرورت دارد. تقویت توانمندی‌های زن، و تا حدودی دوری‌گزیدن از جنبه‌های نمایشی و تجملی، با توجه به شرایطی که جهان امروز برای زن نه به‌عنوان یک جنس بلکه به‌عنوان یک انسان، شکل می‌بخشد از اصلی‌ترین مؤلفه‌های فاصله گرفتن از نگاه فرو دستی به زن است. علاوه بر این، نگاه کلی به مجموعه *آنظر إلیک* بیانگر نوعی درهم‌آمیختگی سنت شرقی و مظاهر تمدنی جدید است. مرام، دو دهه ابتدایی عمر خویش را در سوریه سپری می‌کند سپس به فرانسه مهاجرت کرده در معرض جریان‌های رادیکالی در رابطه با حقوق زن واقع می‌شود اما آن‌چه در راستای اجتماعی شدن زن به نظر می‌رسد این که تحت تأثیر شتاب‌زدگی‌های رادیکالی متداول در غرب، افسار حرکت را در دستان رادیکالیسم افراطی رها نمی‌کند، بلکه غالباً با نگاهی واقع‌بینانه می‌کوشد حضور اجتماعی زن را متناسب با قدرت انسانی‌اش به تصویر کشد.

۳-۶. وحدت خود و دیگری

یکی از دغدغه‌های مطرح شده در حوزه نگرش «هستی برای دیگران» امکان وحدت بین خود و دیگری است. به گفته سارتر، چنین وحدتی بدون استغراق، رؤیایی ناممکن است.

ما در جهانی غیر عرفانی به سر می‌بریم که امکان هیچ‌گونه هم‌نوایی یا وحدت میان «خود» و «دیگری» وجود ندارد» (تانگ، ۱۳۸۷: ۳۲۰). از طرفی دیگر، وقتی تلاش‌های فراوان ما برای برقراری این وحدت، بی‌ثمر می‌گردد دچار گم‌گشتگی و حس شیء‌وارگی می‌گردیم.

در شعر مرام المصري، این گم‌گشتگی همراه با جستجو برای ایجاد وحدتی بین خود و دیگری تبلور می‌یابد. شاعر نمی‌تواند بین خود و دیگری، اجتماعی را تصور کند و در مقام دانایی کل، به طرح دلایل عبثی که دیگری غالب، طرح می‌کند بپردازد تا نشان دهد هیچ‌گونه همگرایی در عرصه رابطه بین خود و دیگری وجود ندارد:

«لَا بَدْءَ / أُنْكَ نَسِيتَ / أَوْ رَأَقَكَ / فَعَدْتَ عَلَيَّ أَعْقَابَكَ / أَوْ أَنْ / صَدِيقًا أَتَّصَلُ / ثُمَّ رَاحَ يُثْرَثِرُ / وَأَنْتَ تَهْمُ بِالْخُرُوجِ / أَوْ لَا بَدْءَ / أُنْكَ تَنْتَظِرُنِي / فِي مَقْهَى آخِرٍ» (المصري، ۲۰۰۰: ۳۷).

(حتماً کاغذهایت را فراموش کرده‌ای و برگشته‌ای، یا آن هنگام که قصد خروج داشتی دوستی تماس گرفت و پرحرفی کرد، یا حتماً در کافه دیگری در انتظار من هستی).

زن در جایگاهی آرام و با وقوف به دیگربودگی و شیء‌وارگی، عدم توجه و میل جنس غالب را به وحدت، درمی‌یابد و به همین دلیل، به نظر می‌رسد بی‌تفاوتی را به‌عنوان یک مکانیسم تقابلی برای خویش بر می‌گزیند.

ماهیت و میزان ارتباط با طبیعت و فرهنگ، از جمله مقوله‌هایی است که در تبیین مبحث خود و دیگری در بحث فمینیسم اگزستانسیالیستی، قابل بحث است. به دیگر سخن قبل از هر مطلبی باید توجه شود طبیعت و فرهنگ هر کدام به کدام یک از محورهای تقابلی خود و دیگری تعلق دارد و چگونه مشابهت با هریک، یک جنس را خود و جنس دوم را دیگری معرفی می‌کند.

«زنان، درست بر خلاف مردان که با فرهنگ، همذات پنداشته می‌شوند با طبیعت، همذات پنداشته شده‌اند یا به طور نمادی به طبیعت ربط داده شده‌اند. نظر به این که پروژه فرهنگ همواره جزء خود قرار دادن طبیعت و فراتر رفتن از آن است، اگر زنان جزء طبیعت محسوب شوند، پس فرهنگ اگر نگوییم سرکوب، تابع قرار دادن آن‌ها را طبیعی می‌شمرد» (اورتنر، ۱۳۸۵: ۴۷).

صاحب‌نظران حوزه مطالعات زنان در تبیین وجوه مشترک زن و طبیعت، محورهای متعددی را بر شمرده‌اند؛ آنها می‌گویند «تن زن و کارکردهای آن در بیشتر مواقع با زندگی نوع در آمیخته است (وضعیت فیزیولوژیکی زن با کارکردهای او در تطابق است) و ظاهراً

او را به طبیعت نزدیک‌تر می‌کند، بر خلاف فیزیولوژی مرد که او را کامل‌تر از زن آزاد می‌گذارد تا پروژه‌های فرهنگی را به عهده بگیرد، تن زن و کارکردهای آن نسبت به نقش‌های اجتماعی مرد در مرتبه‌ای پایین‌تر از فراگرد فرهنگی قرار داده می‌شوند و نهایت این که نقش‌های اجتماعی سنتی زن، به خاطر تن او و کارکردهای آن تحمیل می‌شود و به نوبه خود ساختار روانی متفاوتی به او می‌دهد که مانند طبیعت فیزیولوژیک و نقش‌های اجتماعی او، نزدیک‌تر به طبیعت شمرده می‌شود» (همان: ۴۸).

۴. نتیجه

شعر مرام المصري شعری است با نگرشی نو به مقوله فرم و معنا؛ از این حیث که شاعر برای طرح دغدغه‌های مورد نظر خویش، بیش از آنکه وامدار تجربه‌های زبانی و فرمی رهبران نوگرایی و تحت تأثیر سیطره بلامنازع الگوهای رایج نیمه دوم قرن بیستم باشد، به یافته‌ها و دریافتهای خود متکی است. شاعر، شعرش را در ارتباطی پویا با زندگی و وقایع آن قرار می‌دهد. او پیروزی‌اش را در اثر برقراری این رابطه می‌داند و پرداختن به زن و دغدغه‌های مربوط به او نیز در سایه همین نگرش حاصل شده است.

مرام المصري، پیچیدگی روابط اجتماعی و در پی آن، سیطره نظام مردسالارانه را در نهایت به ضرر زن تلقی می‌کند و با اتخاذ زبان اعتراض، فریاد می‌زند که نتیجه چنین متغیرهایی، اعطاء شی‌ءوارگی به زن و استفاده ابزاری از او خواهد بود.

بحران هویتی که در برخی از اشعار شاعر به چشم می‌خورد در اثر تأثیر تجربه زیست اوست. تعلق به سرزمین عربی و از طرفی دیگر زندگی طولانی مدت در غرب، او را در دو راهی شرقی و غربی قرار داده و همین تردید در اشعار او نیز تبلور یافته است.

خوانش شعر المصري تا حد زیادی بر مبنای نگرش‌های فمینیستی- آگزیستانسیالیستی دوبوووار ممکن است، اما در برخی موارد شاهد وجه تمایزی بین آن مینا و این متن هستیم که مهم‌ترین آن، مقوله توجه به خود در پرتو حضور اجتماعی است که دیدگاه شاعر واقعی‌تر از نگرش دوبوووار به نظر می‌رسد؛ او قبل آنکه همچون دوبوووار به راه‌های فرعی برای اثبات نقش «خود» متوسل شود، عموماً بر آن است تا به عناصر هویت‌بخش هستی خویش تن تکیه کند.

منابع

- افضلى، على و فاطمه اعرجى، «خوانش اگزيستانسياليستى رمان ستاره آگوست اثر صنع الله ابراهيم»، ادب عربي، ش ۱، سال ۷، صص ۴۰-۲۳، ۱۳۹۴.
- اورتنز، شرى، «آيا نسبت زن به مرد مانند نسبت طبيعت به فرهنگ است»، ترجمه فيروزه مهاجر، مجموعه مقالات فمنيسم و ديده گاه ها، تهران، روشنگران، صص ۳۷-۷۲، ۱۳۸۵.
- بروتون، داويدلو، جامعه شناسى بدن، ترجمه ناصر فکوهى، چاپ دوم، تهران، ثالث، ۱۳۹۲.
- پاسنو، دايانا، فمنيسم راه يابى راه، ترجمه محمدرضا مجيدى، تهران، معارف، ۱۳۸۴.
- تانگ، رزمري، درآمدى جامع بر نظريه هاى فمنيستى، ترجمه منيژه نجم عراقى، چاپ سوم، تهران، نشرنى، ۱۳۸۷.
- تاپسن، لوئيس، نظريه هاى نقد ادبى معاصر، ترجمه مازيار حسين زاده و فاطمه حسيني، تهران، نگاه امروز، ۱۳۸۷.
- تلاوي، تمام، قراة في ديوان العودة للشاعرة المصري مرام المصري
www.discover-syria.com/NEWS/1936:2016.
- جيمز، سوزان، «فمنيسم»، ترجمه عباس يزدانى، مجموعه مقالات فمنيسم و دانش هاى فمنيستى، تهران، دفتر مطالعات و تحقيقات زنان، صص ۷۹-۹۸، ۱۳۸۲.
- الجوسى، سلمى الخضراء، الاتجاهات و الحركات في الشعر العربي الحديث، ترجمه عبدالواحد لؤلؤة، الطبعة الثانية، بيروت، مركز دراسات الوحدة العربية، ۲۰۰۷.
- درانتى، ژان فيليب، زيبايى شناسى اگزيستانسياليستى، ترجمه هدى ندايى فر، تهران، ققنوس، ۱۳۹۳.
- دوبووار، سيمون، جنس دوم، ترجمه قاسم صنعوى، تهران، توس، ۱۳۶۰.
- راغب، نبيل، موسوعة النظريات الادبية، بيروت، مكتبة لبنان ناشرون، ۲۰۰۳.
- صويلح، خليل، «مرام المصري تكتب عربيها و ححيماها»، جريده الاخبار، العدد ۵۳۶، صص ۳۱-۳۳، ۲۰۰۸.
- علام، مدحت، «مرام المصري و فاطمة ناعوت تحلقان بالكلمة في مساحة أنثوية شاسعة»، صحيفة الراي، العدد ۱۱۰۸۳، ص ۳۱، ۲۰۰۹.
- قاسم، قيس، «وثائقي فرنسي عن الشاعرة السورية مرام المصري»، صحيفة المدى، العدد ۳۸۰۳، صص ۱-۲، ۲۰۱۴.
- كمال زكي، احمد، دراسات في النقد الادبي، بيروت، مكتبة لبنان ناشرون، ۱۹۹۷.
- كليگز، مري، درسنامه نظريه ادبى، ترجمه جلال سخنور و ديگران، چاپ دوم، تهران، اختران، ۱۳۹۴.
- گرو، بنوات، زنان از دید مردان، ترجمه محمد جعفر پوينده، چاپ سوم، تهران، جامى، ۱۳۷۹.
- مركيبان، محمد، چون گناهي آويخته در تو، تهران، چشمه، ۱۳۹۳.
- المصري، مرام، أنظر إليك، بيروت، شركة المطبوعات للتوزيع و النشر، ۲۰۰۰.
- معلوف، امين، هويت هاى مرگبار، ترجمه عبدالحسين نيك گهر، چاپ دوم، تهران، نشر نى، ۱۳۸۹.

موسوعة الشعرة مرام المصري (۲۰۱۵) [facebook.com/Arabic](https://www.facebook.com/Arabic).
وایلی، آلیسون، «فمینیسم و علوم اجتماعی»، ترجمه عباس یزدانی، مجموعه مقالات فمینیسم و
دانش‌های فمینیستی، تهران، دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، صص ۲۴۳-۲۵۲، ۱۳۸۲.
Beasley, chris, what is Feminism? New York: Sage, p 3. 1999.